خروج حضرت از سامرا و رفع ممانعت از ارث توسط خلیفه بعد از هفت سال؛ تعبیر هدایة الکبری

شاگرد: اگر توبه جعفر، ثابت بشود، آن وقت مذهب اولاد جعفر نمی‌تواند شاهد مطلبی که فرمودید باشد. چون ممکن است آنها شیعه شده باشند چون پدرشان توبه کرده است.

استاد: می‌فرمایید اگر توبه ایشان ثابت شود، ذریه ایشان همراه پدر ـ تائب هستند، چه منافاتی با عرض من دارد؟ که توبه ایشان در شرائطی بود که چاره‌ای جز اظهار توبه نبود.

شاگرد: اعتقاد آنها اعم از این است که به‌خاطر توبه پدر باشد یا به‌خاطر احتمال شما باشد. یعنی جعفر مذهب انحرافی داشته و بعد که توبه کرد، بچه هایش هم طبق مذهب پدرشان بودند. این با فرمایش شما می‌سازد و با این عرض من هم می‌سازد.

استاد: با سائر چیزها هم می‌سازد. یعنی آنها حق را فهمیده‌اند و اصلاً پدر را قبول نداشتند.

شاگرد: این را قبول داریم که معمولاً اولاد تابع پدرشان می‌شوند. با اینکه این را قبول داریم، اما می‌توانند تابع مذهب اخیر پدرشان باشند، نه تابع انحراف قبلی او. بچه‌ها از آن چه که آخر کار است تبعیت می‌کنند.

استاد: ببینید شاهد شرائطی است که دارد مطلبی را تقویت می‌کند. شما می‌گویید اگر این فرض را بگیریم دلیل نیست. خب ما که نخواستیم به آن معنا دلیل بگیریم. شما با این احتمال جلو می‌آیید و می‌گویید با وجود این احتمال، آن هم توجیه‌پذیر است. بسیار خب! ولی صحبت سر این است که تمام ذریه ایشان همه منتظر باشند. اما در توبه کردن، فوقش می‌گویند کار اشتباهی کرده و توبه کرده است. اما چرا به چیزی معتقد باشند که پدرشان انکار کرده است؟ توبه به چه معنا است؟ توبه یعنی کاری که من کردم اشتباه است. ادعای امامت کردم، اشتباه کردم. کجا از جعفر نقل شده غیر از اینکه توبه می‌کنم، پسر بردار هم داشتم؟! مطالبی که در وصف او آمده و گناهانی که انجام داده را می‌گویید از آنها توبه کرد. عجائبی به ایشان نسبت داده شده است. منظور اینکه توبه اهمیت دارد. این که سائر اولاد ایشان را عرض کردم، نسبت به عبارت شیخ مفید بود. خود شیخ مفید ایرانی نیستند. در عراق به دنیا آمده‌اند و بزرگ شده‌اند. از بچگی با آن محیط آشنا هستند. وقتی می‌گویند «بل لا أعلم أحدا من ولد جعفر بن علي في وقتنا هذا يظهر خلاف الإمامية في وجود ابن الحسن ع و التدين بحياته و الانتظار لقيامه»[1]، این خبر مهمی است. نوعاً هم این جور نیست که خبر این سادات در بلاد دیگر، در طول عمر شیخ

مفید نقل نشود. اینها چیزهای مهمی است. ولی خب تحقیق هم باید بشود. اگر یک بانک مشجرات از ساادات باشد، که خیلی بعید است نباشد، بهراحتی میتوان شجره ساادات کل کره را فهمید. شاید ساادات در مالزی واندونزی هم باشند. از شرق بلاد بگیریدی تا مغرب بروید. اجیال مهمی از ساادات هستند. بسیاری از آنها هم سنی هستند. در مغرب و مراکش اگر نگاه کنید، چه سلسله ای از ساادات، چه تصنیفاتی دارند و همه هم سنی هستند.

شاگرد: در بعضی از تعابیر بود که از اعتقاد باطل رجوع کرد. اگر هم توبه باشد، معنای عام همین است.

استاد: صرفاً مسأله تکذیب نبود. وقتی شواهد هم گرا پیدا میشود خیلی جالب میشود. آقا یک عباراتی را از الهدایه خصیبی ارسال فرمودند. البته مرحوم مجلسی هم در جلد پنجاه و دو بحارالانوار آوردهاند. آن چه که منظور من است، در نقل بحارالانوار افتاده است. اصلاً معلوم میشود که عبارت سقط دارد. یکی-دو سطر از کتاب افتاده است. در بحارالانوار، جلد پنجاه و دوم، صفحه شصت و هشت فرمودهاند: «فی بعض موالفات اصحابنا». کتاب الهدایه در جامع الاحادیث هست.

آن چه که میخواهم بگویم که برای مطالب دیروز شاهد خوبی است، در بحارالانوار افتاده است. اما در متن کتاب هست. آن چه که در جامع الاحادیث آمده، چاپ اول الهدایة الکبری است. یک چاپی هم بعدا به من دادند که با تعلیقات است. هر دو در بیروت چاپ شدهاند. دیروز احتمالی را عرض کردم؛ صرفا بهعنوان احتمال طلبگی عرض کردم. گفتم اینکه ذهبی میگوید هفت سال ارث را نگه داشتند، شما باید عینک خودتان را در درباره ببرید. ببینید آنها میخواستند چه کار کنند. هفت سال نگه داشتند. عرض کردم احتمالاً آنها میدانستند الآن حضرت در سامرا تشریف دارند، لذا نگه داشته بودند تا جریان را کنترل کنند و به حضرت دست پیدا کنند. چرا بعد از هفت سال رها شد؟ چون دستگاه خلافت فهمید که حضرت از سامرا رفتهاند. خیلی جالب است این شواهدی که یک دفعه خبر بیاید.

> **وَ عَنْهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عِيسَى بْنِ مَهْدِيٍّ الْجَوْهَرِيِّ قَالَ خَرَجْتُ فِي سَنَةِ ثَمَانِيَةٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ إِلَى الْحَجِّ وَ كَانَ قَصْدِي الْمَدِينَةَ وَ صَارِيَا حَتَّى صَحَّ عِنْدَنَا أَنَّ صَاحِبَ الزَّمَانِ (عليه السلام) رَحَلَ مِنَ الْعِرَاقِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَجَلَسْتُ بِالْقَصْرِ بِصَارِيَا فِي ظُلَّةِ أَبِي مُحَمَّدٍ (عليه السلام)**
>
> **[2]**

خود حسین میگوید: «**عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عِيسَى بْنِ مَهْدِيٍّ الْجَوْهَرِيِّ قَالَ خَرَجْتُ فِي سَنَةِ ثَمَانِيَةٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ إِلَى الْحَجِّ**»؛ چون خود این حسین حدود سال دویست و شصت که شهادت امام عسکری است، متولد شده است. عیسی بن مهدی الجوهری سالها بعد برای او گفته است. در سنی بوده که میتوانسته استماع حدیث کند. میگوید این محمد بن عیسی جوهری گفت: «**خَرَجْتُ فِي سَنَةِ ثَمَانِيَةٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ إِلَى الْحَجِّ**»؛ سال دویست و شصت و هشت. درست دارد آدرس میدهد. همان هفت سالی است که ذهبی میگوید. ایشان میگوید سال بعدش به حج رفتم. «وَ كَانَ قَصْدِي الْمَدِينَةَ وَ صَارِيَا». اینجا منظور من است: «**حَتَّى صَحَّ عِنْدَنَا أَنَّ صَاحِبَ الزَّمَانِ (عليه السلام) رَحَلَ مِنَ الْعِرَاقِ إِلَى الْمَدِينَةِ**»؛ اینها خیلی جالب است. من روی حدس هفت سال را گفتم. خلیفه مطمئن شد که حضرت از سامرا رفتهاند، لذا دید فضا عوض شده و لذا ارث را اجازه داد. یعنی دید کاری که میخواست بکند، گذشت. خبردار شد که حضرت از سامرا رفتهاند. این احتمال بود. ایشان هم خبر آن زمان را میگوید. میگوید دویست و شصت و هشت، به حج رفتم، «صح عندنا ان صاحب الزمان رحل من العراق». اینها شواهد هم گرا است.

شاگرد: سال وفات امام عسکری چه بوده؟

استاد: دویست و شصت بود. تا دویست و شصت و هفت ارث را نگه داشته بود. او می‌گوید من در سال دویست و شصت و هشت به حج رفتم. آن جا بین شیعه معروف بود که حضرت از عراق رفته‌اند.

شاگرد۲: یعنی به مدینه رفتند؟

استاد: البته بعدش می‌گوید که در مدینه خدمت حضرت مشرف شده بود. حالا آیا مکاشفه بوده، یا یک خرقی از تشرف بوده؟ چون می‌گوید غذایی که حضرت فرمودند بخور، بعد فرمودند دست بشر این را نپخته است، این غذا از بهشت آمده است. منافاتی هم ندارد. ولی گاهی خیلی چیزها صورت می‌گیرد، کسانی که دقیق النظر باشند می‌فهمند این خود تشرف بوده یا یک نحو مکاشفه بوده است. تمییزش خیلی مشکل است. علامه طباطبایی رضوان‌الله‌علیه در آن قضیه معروفی که دارند، فرمودند. خود ایشان فرمودند درب خانه به صدا در آمد، رفتم و گفتم چه کسی است؟ گفت شاه سلطان حسین. فرمودند بعداً در تبریزی قبر او را دیدم. دیدم دویست سال قبل وفات کرده بود. ایشان می‌گویند من که در نجف نشسته بودم؛ پشت میز تحریر نشسته بودم و سرم هم پایین بود. از پشت میز بلند نشدم اما در عین حال وقتی صدای در آمد بلند شدم و رفتم با او صحبت کردم. پیام حضرت را به من رساند که تا حالا ما متکفل شما بودیم، هجرت نکنید، بعد از این هم متکفل خواهیم بود. معروف است که علامه فرموده بودند...؛ شاگردانشان هم همه می‌گویند. حاج آقای بهجت هم مکرر از علامه نقل می‌کردند. علامه فرموده بودند سالی که به گفت، هر چه حساب کردم جور در نمی‌آمد. با شروع تحصیل جور نمی‌شد. با تشرف به نجف جور در نمی‌آمد. تنها چیزی که با آن سال جور در آمد و حضرت فرمودند ما هجده سال است که شما را متکفل هستیم، وقتی بود که من عمامه گذاشتم. این خیلی جالب بود.

خب ببینید آنطور که یادم هست علامه تصریح می‌کنند من از پشت میزم بلند نشدم. ولی وقتی صدای در آمد، بلند شدم و رفتم صحبت کردم. در این فضای بحث به این مکاشفه می‌گویی‌م. عین بدن جسمانی آن جا نرفت و این گوش صوت آن را نشنید. گویا در عالم دیگری است. حالا هر چه اسم آن را بگذارند. بحث‌های مفصلی دارد. منظور احتمال دارد که برای جوهری یک نحو مکاشفه ای شده باشد. شواهدش هم در جاهای دیگر هم زیاد است. ظاهراً مرحوم آقای امین حج مشرف بودند. وقتی شریف مکه داشت وفات می‌کرد، آن جا بودند. نقل خود آقای امین است. حاج آقا مکرر می‌فرمودند. بعد رفتند و آن جا وارد شدند، حضرت صحبت می‌کردند. بعد وقت احتضار شریف مکه بود، بعد آسید محسن به مأمور در گفتند این آقا کجا رفتند؟! او گفت کدام آقا؟! خب این‌ها یک هم بافته‌ای از اینجا و آن جا است؟ یا مکاشفه ای صرفاً از عالم دیگری است که برای یک نفس قدسی ظهور می‌کند؟ یا مکمل هم هستند؟ یا محضا اینجا است؟ این بحث‌ها جای خودش باشد.

علی ای حال آن چه که منظور من بود، خیلی جالب است. می‌گوید سال دویست و شصت و هشت، گفت «صح عندان» که حضرت از عراق رفته‌اند.

---

[1] الفصول العشرة في الغيبة، ص: ۶۵

[2] الهداية الكبرى نویسنده : الخصيبي، حسين بن حمدان جلد : 1 صفحه : ۳۷۳

بازبینی #3
ایجاد شده 31 دسامبر 2025 14:43:58 توسط ... .
به روزرسانی شده 4 مارس 2026 13:58:28 توسط ... .